

بررسی

بحران بادوام جمهوری

● هانا آرنٲ فیلسوف کاملاً شناخته‌شده‌ای در ایران است. عمده آثار مهم او به فارسی ترجمه شده‌اند و چه بسا او را بتوان در میان برخی فیلسوفان قرن بیستم که ترجمه‌های مغلولی از آثارشان ارائه شده فیلسوف خوش‌شناسی دانست: «انقلاب» و «خشونت» را عزت‌الله فولادوند، «وضع بشر» و «حیات ذهن» را مسعود علیا و بخشی از کتاب «خاستگاه‌های توتالیتاریسم» را محسن ثلاثی ترجمه کرده است. به تازگی کتاب مهم دیگر آرنٲ «بحران‌های جمهوری» با ترجمه علی معظمی به همت نشر فرهنگ جاوید منتشر شده است. همزمان ترجمه دیگری نیز با عنوان «بحران‌های جمهوریت» توسط نشر گام نو به قلم امین و فلورا عسکری‌زاده منتشر شده است.

کتاب حاضر شامل مقاله است که به برخی از جدی‌ترین مسائل سیاسی جامعه آمریکا و دنیا در دهه ۱۹۶۰ می‌پردازد. آرنٲ که خود مهاجر بود و توانسته بود از هولوکاست جان سالم به در ببرد و به ایالات متحده مهاجرت کند، در این کتاب بحران‌های موجود در یکی از بزرگ‌ترین جمهوری‌های معاصر و ابرقدرت‌های جهان را در بحرانی‌ترین دهه‌های قرن بیستم بررسی می‌کند. موضوعات این کتاب از افشارگری‌های مربوط به اوراق پنتاگون تا جنبش مدنی، نافرمانی مدنی، خشونت، انقلاب و جنبش دانشجویی را دربر می‌گیرد. تحلیل‌ها و اظهارات آرنٲ در این کتاب همچنان به کار می‌آید و مسائلی که مطرح می‌کند هنوز مهم‌اند: دروغگویی در سیاست، معنا و امکان نافرمانی مدنی، خشونت در سیاست، انقلاب و زمینه‌های آن و مساله مفهوم و کارکرد دولت.

مقاله فصل اول کتاب با عنوان «دروغگویی در سیاست: تاملاتی درباره اوراق پنتاگون» اولین‌بار در مجله بررسی کتاب نیویورک منتشر شد که به مرور اسناد پنتاگون می‌پردازد و در آن رویکردهای پراگماتیستی در علوم انسانی را نقد می‌کند و نشان می‌دهد چگونه تقلیل مسائل به اعداد و ماتریس‌ها بشر را به خطا می‌برد. مقاله دوم با عنوان «نافرمانی مدنی» نیز اول در مجله نیویورکر منتشر می‌شود و با تغییراتی در این کتاب می‌آید. او در این مقاله از «حق بر تشکیل انجمن» می‌گوید و می‌کوشد نشان دهد نافرمانی مدنی دقیقاً چیست، چه ویژگی‌هایی دارد و در کجا می‌توان گفت نافرمانی مدنی رخ داده است. آرنٲ در این فصل حق نافرمانی مدنی و تثبیت آن در نهادهای سیاسی را مطرح می‌کند. او در مخالفت ضمنی با کسانی که معتقدند نافرمانی مدنی زمانی یک عمل موثر خواهد بود که توسط شمار مردمانی صورت گیرد که جماعتی‌اند با منافع مشترک تأکید دارد یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های خود عمل نافرمانی، یعنی «نافرمانی غیرمستقیم» مفروض گرفتن عمل جمعی است. در این کار قوانینی شکسته می‌شود که جماعت نافرمان آنها را به خودی خود بی‌ایراد می‌دانند، اما همین قوانین را در اعتراض به احکام یا سیاست‌های دولتی یا فرمان‌های اجرایی که از نظرشان ناعادلانه است نقض می‌کنند و به همین دلیل عمل‌شان به درستی نافرمانی خوانده می‌شود. در نظر آرنٲ این «نافرمانی غیرمستقیم» است که به لحاظ قانونی غیرقابل توجیه به نظر می‌رسد. او نافرمانی فرد مقترض باوجدان را که قانون مشخصی را نقض می‌کند تا ببیند با قانون اساسی منطق است یا نه، کاملاً بی‌معنا می‌داند و نتیجه می‌گیرد باید میان معترضان باوجدان و نافرمانی مدنی فرق گذاشت.

مقاله سوم، «درباره خشونت»، حاصل یک سخنرانی با عنوان «تاملاتی درباره خشونت» است. آرنٲ در این مقاله بر مسائلی متمرکز است که از دل جنبش حقوق مدنی و جنبش دانشجویی دهه ۱۹۶۰ برآمدند و مشخصاً به رخدادها و مباحثی می‌پردازد که بر زمینه قرن بیستم برانگیخته شدند. او این قرن را به تاسی از پیش‌بینی لنین (قرن جنگ و انقلاب) قرن خشونت می‌نامد. فصل آخر کتاب نیز مصاحبه‌ای است که آدلبرت رایف، نویسنده آلمانی، در سال ۱۹۷۰ با آرنٲ انجام داد. او در اواخر این مصاحبه از شوراها می‌گوید و تأکید دارد شکل جدید حکومت باید نظام شورایی باشد که هر بار و در همه جا نابود شده است، یا به دست بوروکراسی ملت-دولت یا دستگاه حزبی. او این شکل اداره جامعه را تنها بدیلی می‌داند که در تاریخ ظهور کرده و بارها هم ظاهر شده است. آرنٲ بر این باور است که این شوراها هرگز نه در نتیجه یک سنت یا نظریه آگاهانه انقلابی بلکه هربار کاملاً خودانگیخته پدید آمده‌اند، چنانکه گویی هیچ‌گاه پیش از آن چنین چیزی وجود نداشته است. او نتیجه می‌گیرد که نظام شورایی بر تجربه عمل سیاسی منطق است و از همین تجربه برمی‌آید. به همین جهت، از شکل‌گیری مفهوم جدیدی برای دولت می‌گوید، دولتی شورایی که با اصول مابست بیگانه است، برای انواع فرارسیون‌ها بسیار مناسب است، و در آن قدرت به شکل افقی ساخت می‌یابد و نه عمودی. اما اگر از او پرسند دورنمای تحقق این دولت چیست، خواهد گفت: «اگر اصلاً بتواند شکل بگیرد، خیلی به آرامی خواهد بود. و بنابراین شاید در نهایت در طلیعه انقلاب بعدی».

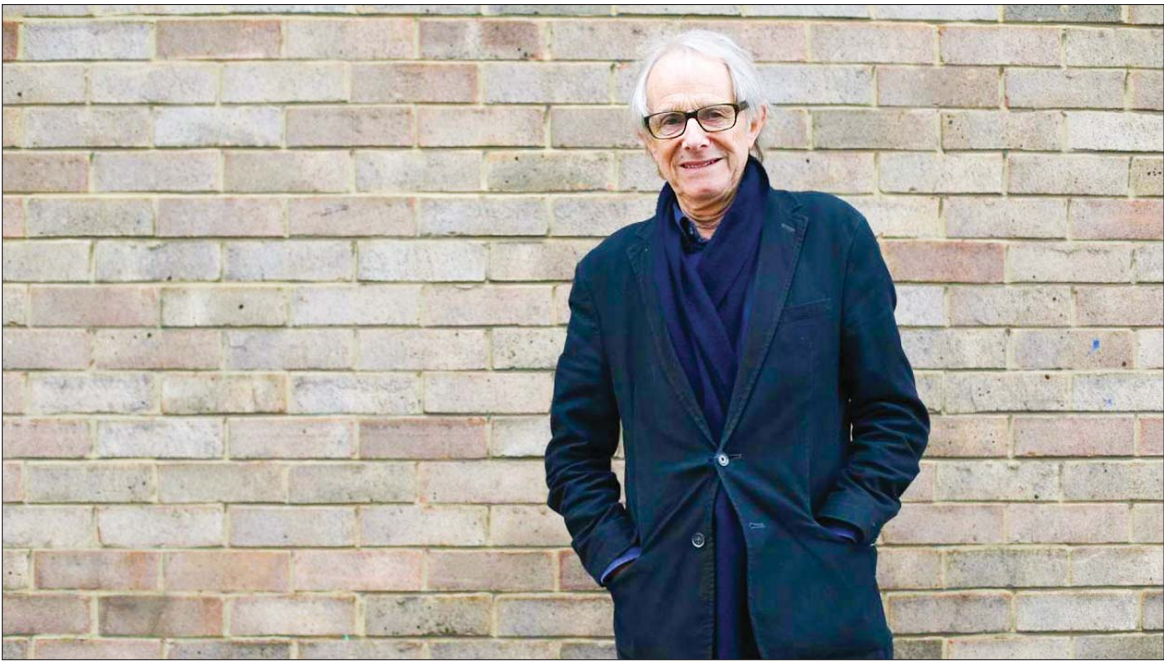


اندیشه

گفت‌وگوی لورنزو مارسیلی باکن لوچ درباره پوپولیسم و اهمیت همبستگی

اگر مبارزه طبقاتی را نفهمیم هیچ چیز نفهمیده‌ایم

ترجمه: علی سالم



کن لوچ، در این گفت‌وگو با لورنزو مارسیلی، نویسنده و فعال سیاسی ایتالیایی، به نقش هنر در برهه‌های دگرگونی سیاسی، تکامل طبقه کارگر، معنای کنونی مبارزه طبقاتی، و ناتوانی چپ در ایجاد تغییرات رادیکال می‌پردازد. گفت‌وگو در حین فیلم‌برداری مستند در حال ساخت «دموس» ضبط شده که در آن لورنزو مارسیلی در سرتاسر اروپا سفر می‌کند تا ده سال بعد از بحران مالی به مسئله همبستگی میان ملت‌ها بپردازد.

لورنزو مارسیلی: بحث درباره نقش هنر در تحولات سیاسی تاریخی طولانی دارد. امروز ما به وضوح در حال تجربه برهه‌ای از دگرگونی‌های بزرگ ژئوپلیتیکی و سردرگمی جهانی هستیم. نظر شما درباره نقشی که خلاقیت می‌تواند در این زمینه ایفا کند چیست؟

کن لوچ: در کل فکر می‌کنم در هنر شما فقط متعهدید به گفتن حقیقت. هر جمله‌ای که با «هنر باید…» شروع می‌شود اشتباه است چون متکی است بر تخیل یا ادراک افرادی که نقش‌های متفاوتی را که هنر می‌تواند بازی کند می‌پوشند یا نقاشی می‌کنند یا توصیف می‌کنند. باید بر اصول اساسی روش‌هایی تأکید کنیم که به موجب آنها مردم بتوانند در کنار یکدیگر زندگی کنند. نقش نویسنده‌ها، روشنفکران و هنرمندان نگریستن به این اصول مرکزی است. این دید بلندمدت به تاریخ و مبارزه است. ممکن است مجبور به یک عقب‌نشینی تاکتیکی شوید، ولی مهم است بدانید این یک عقب‌نشینی از اصول اساسی است که باید حواسمان به آنها باشد. افرادی که درگیر تاتیک‌های هرروزه نباشند قادرند این اصول را در نظر داشته باشند.

در کار شما، عنصر انسانی صرفاً تصویری از یک نظریه نیست، بلکه در عمل تجسم می‌یابد و سیاسی می‌شود. آیا موافقیه که هنر قدرت نشان‌دادن این موضوع را دارد که، در نهایت، انسان‌ها پشت فرایندهای عظیم اقتصادی و سیاسی‌اند؟

کاملاً. سیاست در میان مردم حیات دارد. ایده‌ها در میان مردم حیات دارند، اینها در مبارزات ملموسی که مردم داشته‌اند حیات دارند. در ضمن انتخاب‌های پیش‌روی ما را تعیین می‌کنند، و این انتخاب‌ها به نوبه خود تعیین می‌کند ما چه نوع انسان‌هایی بشویم. روابط متقابل خانواده‌ها برداشتی انتزاعی از مادر، پسر، پدر و دختر نیستند، بلکه با اوضاع اقتصادی نسبت دارند، با کاری که آنها انجام می‌دهند، با زمانی که می‌توانند در کنار هم بگذرانند. اقتصاد و سیاست در پیوندند با موقعیتی که مردم در آن زندگی‌شان را می‌گذرانند، ولی جزئیات این زندگی‌ها بسیار انسانی است، اغلب خیلی بارزه یا خیلی غمگین و عموماً سرشار از تناقض و پیچیدگی است. برای من و نویسندگانی که با آنها کار کرده‌ام، ارتباط بین طنز شخصی زندگی روزمره و شرایط اقتصادی خاصی که این زندگی در آن جریان دارد همیشه خیلی مهم بود.

بنابراین رابطه‌ای دیالکتیکی وجود دارد بین اینکه چگونه تحولات اقتصادی رفتارهای انسان را دگرگون می‌کنند و چگونه رفتار انسان، به‌خصوص از طریق کنش جمعی، روابط اقتصادی را دگرگون می‌کند.

یک کارگر را در نظر بگیرید. خانواده او به هر ترتیبی شده با شرایط کار می‌آیند و زندگی می‌کنند، ولی به صورت فردی توانایی استقامت ندارند چون قدرتی ندارند. آنها صرفاً مخلوق این وضعیت هستند. من واقعاً فکر می‌کنم که حس توانایی جمعی بسیار مهم

است. از این‌جا به‌بعد می‌رسیم به قسمت دشوار ماجرا. راحت نمی‌شود داستانی تعریف کرد که توانایی جمعی به‌یکباره به صحنه بیاید. از آن طرف هم احمقانه است که هر فیلمی با مشتی گرگ‌کرده و فراخوانی به مبارزه پایان یابد. این یک دوراهی همیشگی است: چطور می‌توان داستان یک خانواده کارگر را تعریف کرد که اوضاع اقتصادی و سیاسی آن را به طرزری غم‌انگیز ناپسود کرده، و درعین‌حال مخاطبان را ناامید به حال خودشان وانگذاشت؟

چیزی که مرا امیدوار می‌کند، حتی در فیلم غم‌انگیزی مثل «من، دنیل بلیک» این است که ما دودستگاه زور دولتی را می‌بینیم، ولی در ضمن ده‌هایی از همبستگی میان انسان‌ها را هم می‌بینیم: فقر را به‌مدیگر کمک می‌کنند، و وقتی دنیل بلیک یک گرفتاری تند و گزنده بر دیوار مرکز کارایی می‌نویسد، مردم می‌ایستند و کف می‌زنند. این حاکی از این است که ما هنوز کاملاً به انسان اقتصادی (homo economicus) تبدیل نشده‌ایم؛ و در مقابل کالایی‌شدن همه شئون زندگی همچنان مقاومت وجود دارد.

بله، این چیزی است که تحلیلگران طبقه متوسط نمی‌فهمند: کارگران حتی وقتی می‌خندند سِر کارتان می‌گذارند. در سنگرها هم یک‌جور کم‌دی دردتان جاری است، در سنگرها، حتی در ظلمانی‌ترین جاهاست که شاهد مقاومت‌ایم، یک مثال مشخص زیادشدن بانک‌های غذایی است که غذا در اختیار نیازمندان می‌گذارند. اینجا با دو چهره متفاوت از جامعه روبه‌رو می‌شویم. در فیلم «من، دنیل بلیک» هنگامی که مسئول یکی از این مراکز یک بسته غذا به زنی تحویل می‌دهد که هیچ چیزی ندارد، نمی‌گوید «بفرماید این هم سهم شما از غذای خیریه، بلکه می‌گوید «می‌توانم در خریدتان به شما کمک کنم؟». از طرف دیگر با دولت روبه‌روید که کاملاً آگاهانه حتی‌المقدور خشن رفتار می‌کند. آن‌هم با علم به اینکه این وضعیت مردم را به گرسنگی می‌کشاند. جامعه سرمایه‌داری گرفتار این وضعیت شیزوفرنیک است وظیفه ماست که بین خودمان همبستگی برقرار کنیم.

اغلب این‌طور به نظر می‌آید که ازخودبیگانگی اقتصادی قدیم به احساس بیگانگی با دولت تبدیل شده است. به نظرتان در کنه پدیده‌هایی مثل ظهور ناسیونالیسم، بیگانه‌هاسی و حتی برگزیت همین قضیه نهفته نیست؟ شاید دلیل دلیل‌نکردن مهاجران و قایم‌شدن پشت این‌ها باشد که افراد حس می‌کنند «هیچ‌کس نیست که پشت من بایستد».

بله، واقعاً فکر می‌کنم حس و حالی که پوپولیسم دست‌راستی به آدم القا می‌کند، ناکامی چپ است… درست مثل دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰. احزاب دست‌راستی با یک پاسخ خیلی ساده وارد عرصه می‌شوند: مشکل از همسایه‌تان است، همسایه‌تان رنگین‌پوست است، همسایه‌تان غذایی می‌پزد که بویش فرق دارد، همسایه‌تان شغل‌های شما را ازتان گرفته، همسایه‌تان در خانه شماس‌ست. خطر اینجااست که رسانه‌های توده‌ای هم از این حرف‌ها حمایت می‌کنند، بنگاه‌های سخن‌پرانی مثل بی‌بی‌سی با این حرف‌ها کنار می‌آیند و آنها را تشر می‌دهند. مثلاً، به نایجل فراز و شرکت او همه زمان پخشش را که می‌خواست دادند.

تمرکز کار شما همیشه بر همبستگی میان طبقه کارگر بوده است. شما دوران گذار از سرمایه‌داری اجتماعی بعد از جنگ دوم به نوئلیبرالیسم را تجربه کرده‌اید. به نظرتان همبستگی طبقاتی در این گذار چه تغییری کرده است؟

مهم‌ترین نکته کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری است. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اتحادیه‌ها قوی شدند چون مردم در سازمان‌های اجتماعی مثل کارخانه‌ها، معادن، یا باراندازها کار می‌کردند و این‌جاها سازماندهی اتحادیه‌های کارگری آسان‌تر بود. ولی آن صنایع قدیمی از بین رفتند. امروزه، کارها انفرادی‌تر و مجزاتر شده‌اند.

ما وقتی در اوج قدرتم ک به بتوانیم تولید می‌توانیم کنیم، ولی اگر در محل تولید سازماندهی نشده باشیم قطعاً ضعیف‌تریم. مشکل این است که تولید درحال‌حاضر بسیار پراکنده و مجزاتر از قبل شده و با فرایند جهانی سازی طبقه کارگر ما حالا در شرق دور یا آمریکای لاتین کار می‌کند. **آیا فکر می‌کنید مفهوم طبقه هنوز معنایی دارد؟ خیلی‌ها ممکن است خودشان را کارگر در نظر بگیرند، حتی اگر فقیر باشند و گهگاه احساس بدبختی کنند. من معتقدم طبقه اصل اساسی است. فقط چون سرمایه الان نوع دیگری از نیروی کار می‌طلبد شکل آن تغییر می‌کند. ولی نیروی کار هنوز هست و هنوز استثمار می‌شود و هنوز حتی با شدتی بیشتر از قبل ارزش اضافه تولید می‌کند. مهم‌تر از آن، اگر مبارزه طبقاتی را نفهمیم هیچ چیز نفهمیده‌ایم.**

اصطلاحاً «خویش‌فرما» هستند. این مسئله مهمی است که به سازماندهی طبقه کارگر برمی‌گردد.

آیا فکر می‌کنید مفهوم طبقه هنوز معنایی دارد؟ خیلی‌ها ممکن است خودشان را کارگر در نظر بگیرند، حتی اگر فقیر باشند و گهگاه احساس بدبختی کنند.

من معتقدم طبقه اصل اساسی است. فقط چون سرمایه الان نوع دیگری از نیروی کار می‌طلبد شکل آن تغییر می‌کند. ولی نیروی کار هنوز هست و هنوز استثمار می‌شود و هنوز حتی با شدتی بیشتر از قبل ارزش اضافه تولید می‌کند. مهم‌تر از آن، اگر مبارزه طبقاتی را نفهمیم هیچ چیز نفهمیده‌ایم.

یکی از چالش‌های بزرگ امروز این است: رانداندازی مجدد مبارزه بین جمعیت مجزا از هم و پراکنده‌ای که خود را بخشی از یک گروه نمی‌داند.

گفته‌ها	
فلسفه در زمانه حاضر	
احسان شریعتی	
برخلاف علوم دیگر که همواره چیزی کسب و حفظ می‌شود همواره دستمان خالی است، چراکه مرتب آنچه را به دست می‌آوریم زیر سؤال می‌بریم. «می‌دانم که نمی‌دانم» سقراط نیز از محدودیت دانش بشری پرده برمی‌دارد، اینکه فلسفه دانشی نیست که یک‌بار کشف شده و به کار گرفته شود. به این اعتبار فلسفه به هیچ کار نمی‌آید، جز اینکه «علم آزادی» و «چگونه‌زیستن» است.	
اما آنچه امروزه به نام فلسفه در کشور ما حاکم است چیزی بین «عرفان» و «اشراق» و «فلسفه» است. به این معنا نه‌چندان حال عرفانی منقلب‌کننده‌ای به ما می‌دهد و نه آن نقادی‌گری و خردورزی فلسفه یونانی را دارد. فلسفه ایرانی بین این دوست، به تعبیری نه این است و نه آن. حال ممکن است این	

بحران‌هایی که در عصر جدید به وجود آمده، مثل انواع فاشیسم‌ها، استعمار و برده‌داری و… نتیجه «به‌حاشیه رانده‌شدن فلسفه» است. در طول تاریخ فلسفه ایده‌های مختلفی مطرح شد، یکی از آنها بحث «ترقی» بود اما این توهمی بیش نبود چراکه شاید در عرصه تکنولوژی پیشرفت‌هایی صورت گرفته باشد اما در بخش‌های بسیاری پسرقت داشته‌ایم و این به پیشرفت ناموزون منجر شد.

۲. فلسفه با حیرت و پرسش آغاز می‌شود. البته ما معمولاً حیرت نمی‌کنیم پس به این معنا فلسفه نمی‌ورزیم چون پیوسته در معرض عادی‌شدن امور قرار داریم. این در حالی است که در فضای فلسفی پیوسته از عادات فاصله می‌گیریم. بنابراین ریشه فلسفه در اصل «پرسشگری» است. در فلسفه

بحران‌هایی که در عصر جدید به وجود آمده، مثل انواع فاشیسم‌ها، استعمار و برده‌داری و… نتیجه «به‌حاشیه رانده‌شدن فلسفه» است. در طول تاریخ فلسفه ایده‌های مختلفی مطرح شد، یکی از آنها بحث «ترقی» بود اما این توهمی بیش نبود چراکه شاید در عرصه تکنولوژی پیشرفت‌هایی صورت گرفته باشد اما در بخش‌های بسیاری پسرقت داشته‌ایم و این به پیشرفت ناموزون منجر شد.

۲. فلسفه با حیرت و پرسش آغاز می‌شود. البته ما معمولاً حیرت نمی‌کنیم پس به این معنا فلسفه نمی‌ورزیم چون پیوسته در معرض عادی‌شدن امور قرار داریم. این در حالی است که در فضای فلسفی پیوسته از عادات فاصله می‌گیریم. بنابراین ریشه فلسفه در اصل «پرسشگری» است. در فلسفه

بررسی

پنج مقاله فنی از فروید

● دشوار بتوان انکار کرد که زمینه حرفه‌ای درمانگری روان در سال‌های پایانی سده نوزدهم شکل گرفت و زمینه‌ساز این حرفه زیگموند فروید بود. روش درمانی او برخاسته از روان‌شناسی نوینی بود که آن را با نام روان‌کاوی می‌شناسیم. فروید با مقاله «مطالعاتی درباره هیستری» به جامعه پزشکی وقت معرفی شد و سپس دانش روان‌کاوی با انتشار «تعبیر رؤیا» با گرفت و تا نیمه قرن بیستم چنان فراگیر شد که روان‌کاوی از همان روان‌درمانی می‌پنداشتند. می‌توان گفت مهم‌ترین، اگر نگویم عمده، آثار فروید به فارسی ترجمه شده‌اند: «تفسیر خواب»، «تعبیر خواب و بیماری‌های روانی»، «توتم و تابو»، «تمدن و ملالت‌های آن»، «موسی ویکتاریستی»، «سه رساله درباره نظریه جنسی» و غیره. در کنار این کتاب‌ها مقالات بسیاری نیز از فروید در مجلات و کتاب‌های مختلف ترجمه شده‌اند. به تازگی پنج مقاله فنی از فروید درباره تکنیک درمان روان‌کاوانه و در حیطه روان‌کاوی بالینی با گزینش و ترجمه محمد مبشری و به همت نشر نیلوفر با عنوان «پنج نوشتار» منتشر شده است. فروید گفته بود بهترین راه آموختن روان‌کاوی مطالعه تاریخ آن است. به نظر می‌رسد متن‌های این مجموعه نیز در همین راستا انتخاب شده‌اند. پنج مقاله کتاب حاضر به‌ترتیب عبارت‌اند از: «درمان روانی» (۱۸۹۰)، «روش روان‌کاوانه فرویدی» (۱۹۰۴)، «درباره روان‌درمانی» (۱۹۰۵)، «امکان‌های آینده درمان روان‌کاوانه» (۱۹۱۰) و درباره روان‌کاوی بی‌قاعده» (۱۹۱۰).

فروید در مقاله اول این کتاب روان‌درمانی را مبین درمان از راه روان می‌داند و درمان از راه روان را درمان اختلال‌های روانی یا بدنی با ابزارهایی تعریف می‌کند که بدوا و بی‌میانجی بر روان تأثیر می‌گذارد. او چنین وسله‌ای را بیش از هر چیز گفتار می‌داند و سخن را ابزار اساسی درمان روان معرفی می‌کند. او در مقاله «درمان روانی» با پژوهش سرشاخ می‌شود و نشان می‌دهد اگرچه «رابطه تن و روان (هم در حیوانات و هم در انسان‌ها)، رابطه تأثیر متقابل است، اما طرف دیگر این رابطه، یعنی تأثیر روان بر تن، در زمان‌های پیشین مورد عنایت پزشکان نبود». فروید می‌گوید با بررسی پدیده‌های بیمارگون می‌توان به فهم پدیده‌های بهنجار روان دست یافت.

مقاله دوم کتاب را خود فروید از زبان شخص دیگری نوشته است و در آن بخشی مهم از پروژه‌اش را توضیح می‌دهد. فروید به شیوه خاص خود در روان‌درمانی یا آنچه روان‌کاوی می‌نامد اشاره می‌کند که از روش به‌اصطلاح پالایشی سرچشمه می‌گیرد. او در این مقاله، ضمن مرور ویژگی‌ها و نحوه کار روش پالایشی که با خواب مصنوعی انجام می‌شود، نشان می‌دهد نیروهای روانی‌ای که واپس‌رانی را ایجاد کرده‌اند در مقاومتی که در برابر بازتولید آنها وجود دارد احساس می‌شوند. از این جهت، فروید عامل مقاومت را یکی از ستون‌های اصلی نظریه‌اش معرفی می‌کند. او حتی در این مقاله کوتاه شرایط لازم را برای کسانی که روان‌کاوی می‌شوند تعیین می‌کند.

عمر مقاله سوم این کتاب به هشت سال پس از انتشار «مطالعاتی درباره هیستری» برمی‌گردد. او در مقاله «درباره روان‌درمانی» که به نظر می‌رسد متن سخنرانی‌اش در حضور همکاران و پزشکش باشد، روان‌درمانی را روش درمانی نمی‌داند و تأکید دارد این روش کهن‌ترین روشی است که دانش پزشکی از آن بهره برده است. او در این مقاله ضمن دفاع از این روش درمانی برخی از اشتباهات رایج درخصوص روش پالایشی و تحلیل روان‌درمانی را تصحیح می‌کند، اگرچه اینکه این روش را نباید با درمان تلقیقی هیپنوتیزم اشتباه گرفت. با اینکه اشتباه است اگر تصور کنیم فن پژوهش علت‌ها یا بیماری و برطرف‌کردن آن و این روش آسان و بدیهی است. همچنین تأکید دارد که اگر از گفته‌های او نتیجه گرفته‌اند که روش درمانی او ایده‌آل نیست، نتیجه مطمئن و سریع و خوشایند نیست، اگر روش کوتاه و آسان‌تر سراغ دارند که به اندازه روش فروید نتیجه‌بخش است، آن را امتحان کنند. مورد‌های استفاده و مورد‌های منع استفاده از این روش را به علت محدودیت‌های علمی کار فروید نمی‌توان معین کرد. شکل مقاله چهارم نیز مثل مقاله سوم است. او در این مقاله خطاب به پزشکان و همکاران خود تأکید دارد سیر تحول روش درمانی او به پایان نرسیده و در آینده از سه جهت تقویت خواهد شد: از راه پیشرفت داخلی، از راه افزایش اقتدار، از راه تأثیر کلی‌سای روان‌کاوان. منظور از این‌ا اول، پیشرفت در دانش تحلیلی و تکنیک‌ها و نیز نوآوری‌ها در زمینه فن درمان است. در مقاله آخر این کتاب نیز فروید با نمونه‌ای که از یکی از مراجعان زن خود ذکر می‌کند به نقد روان‌کاوی بی‌قاعده می‌پردازد که همان روان‌کاوی خودسرانه یا تعلیم‌نیافته است و رفتار نادرست پزشکان با بیماران خود را نقد و بررسی می‌کند.

پنج‌نوشتار	
زیگموند فروید	
ترجمه: محمد مبشری	
ناشر: نیلوفر	
چاپ اول: ۱۳۹۷	
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان	
	